



نکات موجود در بررسی روایات

روایات، کمک به تفسیر یا دلیل مستقل

اولین دلیل بر حرمت غنا، آیه شریفه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، آیه سی، از سوره حج بود. به دلیل اینکه در بادی این امر، چندان استدلال به این آیه شریفه وجود ندارد، بلکه به نحوی روایات ما را به سمت این استدلال هدایت کرده است، به روایاتی پرداختیم که در ذیل آیه وارد شده بود؛ که هفت روایت بود و در میان این روایات دو یا سه روایت معتبر بود. طبعاً بقیه هم مؤید است و طبعاً یک اطمینانی به این می‌دهد که تأویل این آیه شریفه به بحث غنا، وجهی دارد که عملاً ما این روایات را از حیث اینکه در تفسیر آیه وارد شده، مورد بررسی قرار دادیم. البته از حیث دیگری، در خود این آیه، دلیل مستقلی به شمار می‌آید؛ از آن حیث هم اشاره‌ای کردیم. پس در این روایات دو حیث است:

یک حیث این است که برای تأویل یا تفسیر آیه شریفه کمک می‌کند.

یک حیث هم این است که خودش مستقلاً می‌تواند دلیلی باشد.

که این حیث دومش واضح است و باید اشاره‌ای به آن بکنیم. این مجموعه هفت روایت بود. ممکن است یک روایت دیگری در ابواب دیگر باشد. اگر نباشد، هفت روایت در باب نودونه، از ابواب ما یکتسب است که ملاحظه کردید که بینشان بعضی صحیح بود.

تقسیم روایات

نکته دیگری که در این روایات وجود داشت این بود که این روایات را می‌شود به دو گروه تقسیم کرد شش روایتش «قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ»^۱، بود؛ اما یکی از این‌ها بیان متفاوتی داشت و آن روایتی بود که معتبره هم بود و می‌گفت که «قَوْلُ الرَّجُلِ لِلذِّي يُغْنِي أَحْسَنَتْ»^۲. اگر کسی را تشویق به غنا هم بکند، قول زور است. شش تا لحنی داشت که اصل آوازه‌خوانی و غنا را قول زور می‌گفت و یکی از آن‌ها ظاهرش این بود که تشویق مغنی هم قول زور است. البته این روایت بالملازمه، می‌گوید غنا حرام است. وقتی می‌گوید تشویق غنا، قول زور هست، بالملازمه یا بالفحوی و الاولویه؛ خود غنا هم قول زور هست و حرام است. نمی‌توانیم بگوییم، تشویق آن حرام است، ولی خود فعل حرام نیست. عرفاً این‌ها ملازم هم هستند. یک نوع دلالت اقتضا وجود دارد؛

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۰۵.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۳۰۹.



بنابراین، ولو اینکه لحنش در تشویق غنا هست، ولی بالملازمه دلیل بر حرمت غنا هم می‌شود. اصل حرمت غنا، بالملازمه هست. بعید نیست که بگوییم، دلالت بر این می‌کند که غنا هم قول زور است. حرمت غیر از این است که بگوییم قول زور، بر آن صادق است.

جمع بندی

این روایاتی بود که در ذیل آیه شریفه وارد شده بود و با بررسی بعضی نکات و تقسیم‌بندی‌ها، در مجموع انسان اطمینان پیدا می‌کند که همه روایت، از امام صادق ع هست و امام صادق ع، چنین چیزی را می‌فرمود. بعضی هم اشاره‌ای دارند که گویا در آن زمان عده زیادی، قائل به این بودند که غنا مکروه است. قائل به حرمتش نبودند؛ و یک اختلاف جدی هم آن زمان بوده و شنیده بودند که مثلاً حرام است. گویا از امام هم زیاد نقل شده بوده که «قول زور غنا هست». این‌ها همه سؤالی است؛ ابتدائی نیست. غالبش این‌طور است که سؤال می‌کند که این‌طور است؟ حضرت می‌فرماید: «بله قول زور است». با توجه به مسائلی که آن‌وقت در میان مردم بود، معلوم می‌شود، امر مطروحه بود.

گاهی هم این‌طور گفته می‌شده که در آن عصر، به تدریج در یکی دو نسل قبل، بیشتر در دربارها بوده ولی در آن عصر کمی عمومی شده بود و بیشتر سؤال می‌شد. عامه هم راجع به اینکه «قَوْلُ الزُّورِ الْغِنَاءُ»، ظاهراً چیزی در احادیث، ندارند. اختصاص به امامیه و ائمه دارد.

با توجه به آنچه عرض کردیم، برگردیم به اول و بحثی راجع به خود آیه شریفه داشته باشیم؛ و ببینیم مناسبت این روایات با آیه و تفسیرش چیست؟ که احتمالات اولیه‌اش را، چند سطر بالاتر، عرض کردیم.

نکات موجود در آیه ۳۰، سوره حج

آیه شریفه را، یکی دو بار در بحث کتب ضلال بحث کردیم. الان هم فهرست‌وار نکاتی که ذیل آیه هست سریع عرض می‌کنم تا به نکاتی برسیم که مهم‌تر است و گفته نشده است. جهات بحثی که در آیه هست به این ترتیب است. البته فقط راجع به «وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، بحث می‌کنیم.

ظهور آیه در وجوب الزام

اولین نکته در مورد «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، امر به اجتناب است که سابق بحث کردیم و گفتیم که این امر، به دو دلیل وجوب و الزام را افاده می‌کند.



به دلیل اینکه صیغه امر، ظهور در وجوب دارد. با آن قرائن و بحث‌هایی که در اصول شده است. اینکه در این آیه شریفه، قرائنی وجود دارد که دلالت بر وجوب و حرمت ارتکاب این‌ها در این آیه، خیلی مؤکد و روشن است.

این را سابق بحث کردیم فقط اشاره‌ای می‌کنم. از این امر الزام به دست می‌آید؛ یعنی حکم اینجا، حکم الزامی است.

هم به دلیل اصل اولیه که این امر، الزام را افاده می‌کند.

هم به دلیل قرائن شریفه‌ای که در آیه شریفه است.

ادامه آیه این است: «...فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ» (۳۱) هم به خاطر ظهور خودش در آن هم به خاطر قرائن قبل و بعد و این‌ها مثل «وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ»، «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ...» - که نمی‌شود گفت حکم غیر الزامی است - و قرائنی از این قبیل؛ یعنی ظهور در وجوب دارد؛ قرائن حافه‌ای هم کم‌وبیش دارد که دلالت بر وجوب و الزام می‌کند؛ بنابراین نمی‌توان تردیدی کرد که حکم این، حکم الزامی است.

«اجْتَنِبُوا»، فعل امر یا نهی؟

نکته و بحث دوم این است که این «اجْتَنِبُوا» - که سابق یک بار بحث کردیم - آیا امر است؟ یا نهی؟ «اجْتَنِبُوا»، ظاهرش امر است. کناره‌گیری یا پرهیز کردن. جنب یعنی کنار چیزی بودن. اجتناب که می‌گویند یعنی از اتصال به او فاصله گرفتن و به تدریج معنای اجتناب، همان معنای پرهیز کردن و دوری گزیدن است. در اینجاها ظاهر صیغه، امر است «اجْتَنِبُوا»، «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ». واجب است که قول زور را ترک بکند. ولی ممکن است کسی بگوید، این، یک نوع تأکید بر نهی است. درواقع به جای اینکه بفرماید لا تقولوا قول الزور، می‌گوید «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، این یک نوع تأکید بر آن نهی است. این دو احتمالی است که در این وجود دارد.

ممکن است بگوییم وجوب تعلق به ترک گرفته است. وجوب تعلق به ترک گرفته، غیر این است که بگوییم از فعل نهی شده است.

ثمره بحث



ثمره بحث هم در تراحمات و بحث‌های ریز و تراحم احکام و این‌ها پیدا می‌شود؛ که این را، امر بگیریم یا نهی. مثلاً اگر در اجتماع امر و نهی باشد، تعارض با جای دیگری پیدا نکند، کسی در اصول قائل بشود که نهی مقدم است، آن وقت مهم است که بدانیم که نهی است یا امر. ثمراتی از این قبیل دارد.

بنا بر بعضی مبانی که «اجْتَنِبُوا» را در واقع بگوییم امر است یا نهی، گفتیم که این هم دو احتمال است که ظاهرش، امر است؛ یعنی وجوب ترک است، نه حرمت فعل؛ اما گفتیم که بعید نیست از نظر عرفی، عرف بگوید: می‌خواست نهی بکند، منتهی می‌خواهد نهی را مؤکداً ابراز بکند، می‌گوید «اجْتَنِبُوا»، بعید نیست که ظاهر امری داشته باشد، ولی در حقیقت یک نهی در اینجا هست. نهی از قول زور است. همیشه ملازمه تبعی دارد. وقتی که می‌گوید ترک، واجب است یعنی نباید انجام بدهد. منتهی نباید تبعی است. ما می‌خواهیم بگوییم «اجْتَنِبُوا»، یعنی اصل ساخت این جمله، یعنی نباید. می‌خواهیم بگوییم، خود دلالت استعمالی‌اش همین است. منتهی برای تأکیدش این‌طور بیان شده است.

بعید نیست که بگوییم، این نوع صیغه‌های امری این شکلی، در واقع نهی است. منتهی نهی مؤکد است. این هم دو احتمالی است که اینجا هست. گاهی ثمراتی در آن ظاهر می‌شود و ثمرات خیلی مهم و واضحی ندارد، گاهی هم ثمره پیدا می‌کند.

اراده جدی‌اش همان نهی است. نه اینکه اینجا تکلیف وجوبی داشته باشد. مثلاً در صوم داریم که ترک واجب است؛ و یا در تروک احرام، وجوب ترک داریم. آن غیر از این است که بگوید این کار را نکن. وجوب ترک، غیر از نهی از فعل است. تفاوت دارد. ممکن است بگوییم ظاهرش را می‌گیریم. ولی ممکن است کسی بگوید، تلقی و استظهار عرفی از این اجتناب، وجوب ترک نیست. بلکه تلقی‌اش، همان ردع عن الفعل است. منتهی برای تأکید این‌طور آورده است. به جای اینکه بفرماید: لا تقولوا قول الزور، فرموده «اجتنبوا قول الزور». می‌خواهد تأکید بکند. احتمال دارد بگوییم این‌طور است. سابق هم راجع به این بحث کردیم.

۳. معانی قول

جهت سوم در آیه شریفه «قول» است در اینجا چند نکته در مورد کلمه قول هست؛

«قول» مفردات راغب

یکی اینکه مفردات راغب - اگر ملاحظه بکنید - درباره کلمه «قول» می‌فرماید که «قول» در قرآن به هفت معنا به کار رفته و سرش هم این است که اصل معنای اولیه «قول» یک چیز بوده ولی همین‌طور به چیزهای



دیگری تعمیم پیدا کرده که عرض می‌کنیم. از این هفت معنا، بنا نیست همه‌اش را بگوییم سه چهار تای مهم‌تر را عرض می‌کنیم.

۱- یک معنای «قول»، صوت بشری مرکب از حروف دارای معنای است که از حنجره صادر می‌شود و مرکب از حروف است و دارای معنا است. این یک معنای «قول» است که این قول ملفوظ است، قول لفظی است. این معنی اول است که ظهور اولیه هم تا بگوییم «قول»، همین به ذهن می‌آید.

۲- معنای دوم «قول»، قول نفسی است؛ یعنی حدیث النفس است. کسی با خودش حرف می‌زند. حنجره‌اش به حرکت در نمی‌آید. هیچ حرکتی ندارد. ولی با خودش حرف می‌زند. به این، کلام لفظی می‌گویند که در الهیات و اصول هم - در بحث امر- بحث شده. گاهی به این قول گفته می‌شود.

۳- معنای سوم «قول» قول اعتقادی و قلبی است. می‌گویند «قول کسی این است»؛ یعنی عقیده‌اش این است. قول فلان متفکر، ابوعلی سینا، ملاصدرا یا شیخ انصاری این است؛ یعنی عقیده و رأی و نظرش این است.

۴- یک «قول» هم داریم. قول به معنای کتبی؛ یعنی گفتار نیست، بلکه نوشتار است؛ که در حقیقت، اقوال مکتوب است.

این سه چهار نوع، در خود بشر هم وجود دارد. «قول» لفظی، نفسی، اعتقادی و کتبی؛ که این‌ها معانی است که در قرآن هم هست. گاهی هم هست که همین «قول» در مورد خداوند به کار می‌رود که در مورد خداوند صوت خارج از حنجره و این‌ها معنا ندارد. «قال الله» و «قول الله» الی ماشاءالله در قرآن فراوان است. اینجا «قول» به آن چهار معنای صوت حنجره‌ای، لفظی، کتبی یا قلبی و اعتقادی، نیست. جنسش فرق می‌کند. «قول» در مورد خدا و مجردات و این‌ها که به کار می‌رود، صوت به معنای صادره از حنجره نیست. جایی که «قول» به کار می‌رود، دو نوع می‌شود؛

گاهی به معنای ایجاد صوت است؛ نه به شکلی که از حنجره بیرون بیاید. ایجاد صوت می‌کند، با آن ترتیبی که خداوند اراده می‌کند.

گاهی از این ظریف‌تر است؛ که در دل به او الهام می‌کند. بازهم می‌گوید: «قال». خدا به او این‌طور گفت.

این هم دو نوع که می‌شود شش تا. یکی دیگر هم باید باشد که بشود، هفت تا.

البته گاهی که می‌گویند «گفت»، یعنی با اشاره. قبلاً ما گفتیم که در بشر پنج تا معنا دارد:

- قول لفظی خارج از حنجره،

- قول نفسی که در درون است و بشری،
- قول قلبی یعنی اعتقادی نظر و اعتقاد،
- قول کتبی یعنی مکتوب،
- قول بالاشاره، مثل آخرس که نمی‌تواند حرف بزند. می‌گویند گفت، با اینکه با اشارات نشان می‌دهد.

در بشر این معانی این‌طور به کار می‌رود در مورد غیر بشر که قول می‌گوییم پنج‌تا است، یا خلق الصوت است، یا الهام است. خلق الصوت نمی‌کند، الهام می‌کند، بدون اینکه کسی صوتی بشنود. این عرایض ما، با آنچه در مفردات آمده، منطبق نیست. آن پنج‌تایی که ما گفتیم، - لفظی و کتبی و قلبی و نفسی و اشاری - در بشر هم متصور است. در مورد غیر بشر، خلق الصوت، یا به احداث الصوت است؛ که ظاهرش این است که وحی هم مثل قرآن و این‌ها، احداث صوت بوده؛ یعنی به نحوی صوت ایجاد می‌شد. یا خود ملک، تمثیل پیدا می‌کرده یا حتی شکل دیگری؛ که آن، بحث‌های کلامی دارد. یا اینکه نه صوتی در کار نیست؛ الهامات درونی است؛ که مثلاً بین حدیث قدسی و قرآن یکی از وجوه تمایزش این گفته شده - پنج شش تمایز که گفته شده، یکی این است. - این هفت هشت کاربرد قول است که وجود دارد.

البته اینجا احداث الصوتش هم معنا پیدا می‌کند. ممکن است کسی از حنجره‌اش صادر نکند، ولی با ابزار و ادوات پیش رفته، صوتی را ایجاد بکند، بدون اینکه حنجره‌اش را به کار بگیرد.

۴. مصداق قول

سؤالی که اینجا - در بحث سوم آیه - وجود دارد، این است که؛ در اینجا مقصود از «قول»، کدام یک از اقسامی است که در مورد بشر مصداق دارد؟ از این پنج، شش تا مصداقی که اینجا وجود دارد، «قول» که اینجا گفته می‌شود، این سؤال وجود دارد که «لا تقول قول الزور» قولی که زور هست و باطل است، از شما صادر نشود. مقصود همان گفتن‌هاست؟ یا اینکه شامل اشاره و کتبی و نفسی و اعتقادی و این‌ها می‌شود؟

ما سراغ غنا نمی‌رویم که آیا شاملش می‌شود؟ یا نمی‌شود؟ مصداق بارز قول زور، کذب و غیبت است. از کذب و غیبت و سب و مسائلی از این قبیل که مصداق واضح قول زور است، اجتناب می‌کنیم. شکی نیست که این «قول»، آن شق لفظی صادره از حنجره، مثل کذب یا غیبت را شامل می‌شود. این، قدر متیقنش است.

بعید نیست که بگوییم، شامل کتبی هم می‌شود. فرقی نمی‌کند کسی دروغ یا غیبت را بنویسد یا بگوید. عرف مساعد با این است که بگوییم، «قول» شامل آن هم می‌شود. حالا، یا می‌گوییم خود واژه «قول» آن را شامل



می‌شود، یا الغای خصوصیت می‌شود. فرقی نمی‌کند که بالای منبری بگوید یا در روزنامه‌ای بنویسد. ظاهراً «قول»، آن را هم می‌گیرد. حالا، یا به شمول لفظی یا به الغاء خصوصیت.

بالاشاره هم می‌گیرد. اگر با یک اشاره مفهمه‌ای باشد. مثل همین اخباری که با اشاراتی که قاعده علمی و این‌ها دارد، [در تلویزیون پخش می‌شود].

کتبی‌اش هم می‌گیرد. کتبی به هر علامتی که باشد. مثل خط بریل که برای نابیناهاست. طبعاً لفظی، قدر متیقن‌ش است. ولی شامل کتبی هم می‌شود. کتبی هم بآی علامه کانت. به علائم زبان چینی باشد، یا به زبان عربی و این‌ها باشد. به علائم غیرخطی هم باشد، شامل می‌شود. مثلاً علامتی می‌گذارد که اینجا این‌طور است، درحالی‌که آن نیست. بعید نیست این‌ها را هم بگیرد.

شامل قول بالاشاره هم می‌شود؛ اما قول نفسی که در دلش چیزی می‌گذرد و با خودش سخن می‌گوید، از این انصراف دارد. ظاهراً، «قول»، آن را نمی‌گیرد. در دلش چیزی می‌گوید، ظاهرش انصراف از این است؛ به عبارت دیگر ظاهر «قول» در «اجتنبوا قول الزور»، یعنی چیزی که مفهم است و به دیگران منتقل می‌شود.

کتابت مفهم است. منتقل می‌شود. دیگران را به سمتی هدایت می‌کند. از مناسبات حکم و موضوع، فضا است لا تقولوا قول الزور، یعنی درواقع، چیزی که از شما بروز می‌کند و منتقل به دیگران می‌شود. انصرافش از این است؛ اما چیزی که در درون شخص است و به کسی هم منتقل نمی‌شود، ظاهرش این است که آیه، درصدد آن نیست. همه این‌ها استظهار است.

الان می‌توانیم محکم در مقابلش بگوییم که قول زور، یک آثار و فلسفه تکوینی دارد و در روح انسان اثر می‌گذارد. نه؛ از آن کلام نفسی هم باید اجتناب بکند. نه این نیست. اینکه عرف می‌گوید «نگوید»، یا با زبان یا با بیان یا با اشاره است. این را می‌گیرد. وقتی می‌گوید «حرف بد نزنید»؛ و «کلام بد نگوید»؛ بالفظ او بالکتابه او بالاشاره؛ این سه قسم، حتماً می‌گیرد؛ اما بعید است که شامل حدیث النفس و کلام نفسی بشود. عرفاً ظاهرش این نیست. به خاطر اینکه ظاهر عرفی‌اش، چیزی است که منتقل به دیگری می‌شود. همان‌طور که رأی و اعتقاد قلبی که می‌گوید اعتقاد و نظر کسی هست، آن هم یک مقوله دیگری است که «نظر باطل نداشته باش» و «عقیده باطل نداشته باش» این هم ظاهرش این است که آن را نمی‌گیرد.

عرف، معنایی را از این «لا تقولوا قول الزور»، می‌فهمد. این را نمی‌فهمد که در دلت حرف نزن، یا حدیث النفس نکن. اگر فلسفی و این‌ها حرف بزند، آثار دارد. حدیث النفس خیلی آثار دارد نشان‌دهنده حالات روحی است، ولی ظاهر عرفی، اگر می‌گوید «حرف بد نزن»، «نویس»، «نگو»، «اشاره نکن»؛ معنایش این نیست که «حدیث نفس نکن». آن هم ظاهر اولیه‌اش این است که از زیانت جاری بشود. آن‌جا که می‌گوید «سوره حمد



بخوان»، یعنی «از زبانت جاری بشود». باید قید بزند. اگر قید نزند، «در دل بخوان»، نمی‌گیرد، دلیل شامل آن نمی‌شود. جابه‌جا ادله فرق می‌کند. اگر می‌گوید «سوره حمد را بخوان»؛ آن‌جا، «بنویس» و «اشاره» هم نمی‌گیرد. اینجا، ما می‌گوییم فضایی دارد که نوشته و اشاره را می‌گیرد. حالا، یا به لفظ یا به الغاء خصوصیت روشن؛ اما بگوید که «در نفست نگو»، نمی‌شود این برداشت را کرد.

دلیل وقتی امر می‌کند، یک فضائی درست می‌شود و قرائتی در آن پیدا می‌شود. اگر می‌گوید «حمد را بخوان»، باید بخواند. برای لال با توجه به اینکه نماز هم الزام است و «لا تترکوا علی حال»؛ آن وقت، ممکن است طور دیگری بشود. ولی وقتی بگوید «بخوان»، ظهورش آن است. آن شرایط استثنائی است.

ما در شرایط طبیعی می‌خواهیم بگوییم اگر جایی امر بکند که «بگو»، باید به زبان جاری بکند. اینجا که نهی می‌کند که «حرف باطل نزن»، «دروغ نگو»، «غیبت نکن»؛ می‌گوییم این، بعید نیست شامل کتابت و اشاره هم بشود. یا به لفظ یا به تنقیح مناط؛ اما حدیث النفس، خیلی بعید است که بگوییم حدیث النفس زور و باطل نداشته باش؛ و شک هم کافی است که آن را نگوید. قلبی هم نمی‌گیرد.

قلبی یعنی اینکه به چیزی اعتقاد داشته باشد. نظرش این باشد. این هم بعید است، بگیرد این ابعاد است. برای اینکه قول به معنای قول ملاحظه و ...، این، بیشتر متأخر است در قرآن هم بی‌نمونه نیست. ولی استعمال این، خیلی کم است؛ بنابراین حدیث نفس و اعتقادی را بعید است بگیرد ولی دو سه تا را می‌تواند بگیرد.

ابراز یک عقیده باطل، یعنی اعلام شرک بکند یا اعلام ارتداد بکند، قول زور هست. اظهار یک کفری بکند، قول باطل است. این لفظی است. منتهی لفظی، گاهی فحش می‌دهد، گاهی سب می‌کند، گاهی دروغ می‌گوید، گاهی عقیده باطل را ابراز می‌کند. این، مصداق لفظی است. منتهی توجه داشته باشیم که مصداق لفظی‌اش، شمول دارد. این را هم می‌گیرد.

پس بنابراین، قول صوتی، قول بالکتابه و بالاشارة را می‌گیرد. قول صوتی هم شمول دارد اما قول نفسی و اعتقادی و قلبی ظاهراً از ظهور آیه بیرون باشد. کما اینکه این پنج تاست.

معنای ششم «قول»

معنای ششم «قول» این است که احداث صوت بکند، ولی نه به زبان؛ بلکه با یک ابزار و ادواتی، با این ابزارهایی که پیشرفته است، نرم‌افزارهایی که خیلی پیشرفته است، علم پیش می‌رود؛ شاید به جایی پیش برود که نیازی به زبان‌آموزی وجود نداشته باشد. ممکن است کسی احداث صوت بکند، نه با حنجره و این‌ها، بلکه



با استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته دروغ بسازد. ولی دروغی که نه نوشته و نه گفته. ولی روی فن‌آوری دیگری، دروغی را جعل کرده. این قسم ششم است. البته بعید نیست این آن را بگیرد.

اصولاً فن‌آوری‌ها و پیشرفت‌های علمی به نحوی، از انسان و حیوان و طبیعت، الهام می‌گیرد. الگوگیری از طبیعت، انسان و حیوان، در خلق فن‌آوری‌های نوین.

این هم قسم ششم است و بعید نیست که بگیرد، ولو بگوییم که «قول» آن را نمی‌گیرد که بعید نیست، بگیرد. منطقی، واقعاً در آن هست و فرقی نمی‌کند؛ قول زور، ولو از حنجره انسانی صادر نشده، ولی صوتی تولید شده که با فن‌آوری دیگری است و محتوایش هم محتوای دروغ است؛ غیبت و سب است؛ اعتقاد باطلی است و امثال این‌ها. بعید نیست، آن را بگیرد.

بنابراین ما می‌گوییم شش معنا در «قول» متصور است و چهار تا بعید نیست شامل بشود. قول لفظی، قول کتابی، قول اشاره و قول با به‌کارگیری این فن‌آوری‌ها و احداث این صوت. ظاهراً این چهار تا را می‌گیرد؛ اما نفسی و قلبی را نمی‌گیرد. اگر هم بگوییم عین کلمه آن را نمی‌گیرد، تنقیح مناط عرفی اش قطعی است.

«دروغ نگوید». اینکه بنویسد یا اشاره بکند یا با ابزاری آن را اعلام بکند و حنجره‌اش را به کار نبرد و یا دستش را تکان ندهد؛ مثلاً علائمی ایجاد می‌کند. پس شش معنایی که در عالم انسانی متصور است، مطرح کردیم. گفتیم که چهار تا بعید نیست، مشمول این اطلاق باشد؛ لفظاً یا با الغاء خصوصیت و تنقیح مناط.

۵. «قول» در معنای مصدری، اسم مصدری و مفعول

بحث بعدی در این آیه این است که «قول» سه معنا دارد:

یکی قول به معنای مصدری است یعنی گفتن، فعلی که از انسان صادر می‌شود.

دو قول به معنای اسم مصدری، یعنی حاصل گفتن که فعل از حیث انتسابش به فاعل مصدر می‌شود و از حیث اینکه خودش را مستقل از آن می‌بینیم، اسم مصدر می‌شود. ضرب به معنای زدن، از حیثی که او این فعل را ایجاد می‌کند. یک وقتی هم ضرب، یعنی نتیجه‌ای که از زدن حاصل می‌شود؛ نتیجه فعل.

سوم مصدر به معنای مفعول، «قول» به معنای مقول و گفته شده؛ که آن مفاد و محتوایی است که گفته شده.

تفاوت معنی اول با معنی دوم و سوم

بحث دیگری که وجود دارد این است که بین معنی اول با معنی دوم و سوم، تفاوت خیلی زیادی هست. تفاوتش این است که مثلاً وقتی می‌گوییم «غنا قول زور است»، اگر «قول» را به معنای مصدری بگیریم، یعنی «غنا را نخوانید». ولی اگر به معنای اسم مصدر و یا به معنای مقول بگیریم، یعنی «اجتنبوا از این غنا». آن وقت



شنیدنش را هم می‌گیرد. پس تفاوت مشخص شد که اگر «قول» را به معنای مصدری بگیریم، می‌گوید فقط، این فعل، این قول، از شما صادر نشود. ولی اگر به معنای اسم مصدر یا مقول بگیریم، یعنی شما از این فعل صادره، از این نتیجه، اجتناب بکنید. گویا خود این، یک پدیده مستقل تلقی شده؛ نه از حیثی که از فاعل صادر می‌شود. می‌گوید؛ این قول زور، واقعیتی در عالم است؛ که از این، اجتناب بکنید. اجتنابش یکی این است که ایجادش نکنید؛ یکی این است که نشنوید. احیاناً اگر ارتباطات دیگری هم متصور بشود، اجتناب کنید. این قدر احتمال اول با دو و سه فرق می‌کند.

به عبارت دیگر، اگر قول را به معنای مصدری بگیریم، نهی از فعل خواسته شده؛ یعنی اینکه فعل از شما صادر نشود و شما نگویند؛ اما اگر قول به معنای حاصل فعل متصور شود که به عنوان امر مستقل تلقی شده، «از آن اجتناب بکنید»، یعنی غیبت را نشنوید، دروغ را نشنوید، غنا را نشنوید و احیاناً اگر چیزهای دیگری در اینجا متصور شود. این قدر تفاوت پیدا می‌کند که به معنای مصدری باشد یا به معنای اسم مصدری یا مقول باشد. معنی دوم و سوم، خیلی در این بحث‌ها تفاوت ندارند. گرچه بحث ظریف دیگری سابق داشتیم که اینجا لازم نیست به آن پردازیم.

بنابراین سه احتمال در مورد «قول» وجود دارد که عبارت‌اند از:

- مصدر،
- اسم مصدر،
- مقول.

تفاوتشان هم در این است که اگر به معنای مصدر باشد، فقط صدور فعل را می‌گیرد. ولی اگر به معنای اسم مصدر باشد، هر نوع ارتباط با این پدیده را می‌گیرد که یکی استماع یا حضور در آن مجلس است.

معنی مختار

سؤالی که اینجا وجود دارد این است که کدام مقصود است؟ ظاهر اولیه این است که بیشتر، مصدر مقصود است. اگر می‌گفت «لا تقل قول الزور»، معنایش همان مصدر بود، «لا تقل هذا» «لا تقل قول الزور»، یعنی فعل از تو صادر نشود. «اجتنبوا» هم تأکیدی بر همان هست؛ یعنی در واقع این فعل از تو صادر نشود. «اجتنبوا قول الزور» که می‌گوید، ظاهرش این است که این فعل از تو صادر نشود. احتمال اظهر این است.

گرچه ممکن است کسی بگوید صیغه که از حالت «لا تقل قول الزور» به «اجتنبوا قول الزور»، تغییر کرد؛ در واقع می‌خواهد بگوید از قول زور، ولو به استماعش، باید اجتناب بشود. تغییر ترکیب، برای این است. این



احتمال را نمی‌شود کلاً کنار گذاشت ولی وقتی می‌گویند «اجتنبوا قول الزور»، ظاهرش این است. اینکه روایت می‌گویند «احسنه به غنا هم قول زور است»، اگر معنایش این باشد که «خود غنا قول زور است» و «احسنه به غنا هم قول زور هست»، این در واقع نشان می‌دهد «قول زور»، بما هو هو در نظر گرفته شده. می‌گویند هم تشویق به آن حرام است و هم استماع به آن. معنایش این است که خود این پدیده، بما هو هو قول زور به حساب آمده، نه صدورش؛ که به صورت اسم مصدر آمده است.

آنچه من عرض کردم این بود که تشویق که می‌گویند حرام است حتماً فعل هم حرام است؛ اما اینکه استماعش هم حرام است، این خیلی وضوح ندارد. به‌رحال ممکن است کسی بگوید از این روایت استفاده می‌شود که «قول» به معنای اسم مصدری و مقول و این‌ها است. ولی در این جهت هم خیلی قرینه‌تأمی شاید نباشد. اگر هم مردد بشویم که بعید نیست و بی‌تردید هم نیستیم که «قول» را به معنای اسم مصدر بگیریم، یا مصدر؛ اگر مردد هم بشویم، قدر متیقنش، همان صدور فعل است که حرام می‌کند؛ اما این فعل - از حیث ارتباطات این پدیده به‌عنوان چیز مستقلی - بگوییم هر نوع ارتباط با او، باید اجتناب بشود، بعید است که از ظاهر آیه، چنین استفاده‌ای بشود.

بنابراین عرض ما این است که «قول»، مردد بین مصدر یا اسم مصدر و مقول است و اگر نگوییم که ظاهرش همان قول به معنای مصدری است و فقط صدور فعل را تحریم می‌کند، لااقل تردیدی در اینجا وجود دارد و باز هم قدر متیقنش، صدور فعل می‌شود؛ اما مابقی، هر نوع ارتباطی با این قول زور همراه باشد، شاید از این آیه نشود استفاده کرد و در هر جایی، دلیل خاص می‌خواهد.